



حکومت اسلامی

و

زمانداران

سید محمد ابطحی کاشانی

فضیل بن یسار از امام باقر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى الْخَمْسِ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ أَخَذَ بِشَيْءٍ

كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ. اصول کاشی ج ۲/ ۱۸

اسلام بر پنج پایه، بنا شده است: نماز، زکوة، حج، روزه، و ولایت، و افراد آنگونه که به ولایت سفارش شده اند به چیز دیگری توصیه نشده اند.

از سال چهل و یک که جنبش و حرکت مردم به رهبری روحانیت علیه دستگاه طاغوتی شاه نمود بیشتری پیدا کرد، تمام اقشار مردم از روحانی و دانشگاهی گرفته تا بازاری و اداری و کارگر و کشاورز، شهری و روستایی، زن و مرد همه و همه با پذیرش دستورات ولی فقیه، خود را به آب و آتش زده و سینه های خود را آماج گلوله های دژخیمان طاغوت قرار داده و دهها بار در تظاهرات ملیونی شرکت نمودند و در بهمن ماه سال پنجاه و هفت، اعتنائی به اعلام حکومت نظامی ننموده، به خیابانها ریخته و با دست خالی به استقبال توپ و تانکها رفتند تا انقلاب پیروز شد.

پس از نه سال از پیروزی انقلاب، هنوز صحبت در اطراف ولایت فقیه و محدوده آن پایان نیافته، گروهی معاند و احياناً بی خیر، از آن به استبداد فقیه تعبیر نموده و گروهی دیگر که عده ای از آنان با اینکه نه فقه را قبول دارند و نه فقیه را، تنها با انگیزه های سیاسی با چنان حرارتی خود را طرفدار ولایت فقیه نشان داده و سنگ آنها به سینه میزنند

که تبیین کنندگان ولایت فقیه را به انحراف از خط امام و ولایت فقیه متهم ساخته و کاتولیک‌تر از پاپ و دایهٔ مهربانتر از مادر از آب در آمده‌اند و هرگاه دستخطی از امام می‌رسد و یا سخنی صادر می‌شود آنرا چماق قرار داده، بر سر دیگران می‌کوبند. برای تبیین اجمالی حکومت اسلامی و ولایت ولی فقیه، این چند صفحه نوشته می‌شود تا مختصری رفع ابهام شده و افراد ناآشنا با مبانی فقهی، اطلاعات بیشتری در این باره پیدا کنند.

ضرورت تشکیل حکومت

از جملهٔ واضحات غیرقابل انکار این است که انسان در زندگی به یک سری از امور، از قبیل خوراک و پوشاک و مسکن و وسائل دفاعی و غیره، محتاج است و نیز واضح است که زندگی فردی به نحوی که فرد تمام مایحتاج خود را برحسب حالات مختلف خود به تنهایی تهیه نماید، امریست غیرمقدور، مگر اینکه مانند وحشیان در جنگل بسربرد و آنچه بدست آورد بخورد و در سایهٔ درختان و یا حفره‌ها، مسکن گیرند و خلاصه مانند جانوران وحشی زندگی کرده و تسلیم قضا و قدر و جریانهای خشک و بی‌تفاوت طبیعت شود و گرنه در صورت انتخاب زندگی معقول همراه با رشد، لازم است از دیگران استمداد نموده و یاری بخواهد و این استمداد و یاری جستن، زندگی براساس تعاون و همکاری و بالاخره زندگی اجتماعی را نتیجه می‌دهد، بطوریکه پس از پیدایش اجتماع، تأمین و رفع هر نیازی به دسته‌ای واگذار می‌شود تا در سایهٔ تعاون اجتماعی، نیازها تأمین گردد و شاید مراد کسانی که می‌گویند انسان «مدنی بالطبع» است، همین باشد.

پس از آنکه انسان زندگی اجتماعی را شروع کرد با توجه به این که خوی و خصلت افراد جامعه متفاوت است و در عین اینکه برخی به حق خود قانع هستند، کسانی نیز پیدا میشوند که روح تجاوز در نهادشان زنده بوده و در پی تضييع حقوق دیگران هستند از این رو تعیین حد و مرز فعالیت‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی مردم به وسیلهٔ قانون و محترم شمردن آن از طرف افراد جامعه لازم است، تا هر کس با شناخت شعاع قانونی وظیفه خود و بکار گرفتن نیروهای فکری و بدنی خویش، بداند که چه می‌کند و چه باید انجام دهد و در عین حال هدیه‌ی است که صرف قانونگذاری و قانون‌دانی و بناگذاری بر محترم شمردن آن برای جلوگیری از تجاوز و تراحم، کافی نیست. بنابراین جلوگیری از تعدی و تجاوز به حریم حقوق دیگران به وسیله قانون، نیاز به برپا داشتن حکومت و تعیین حاکم را مدلل و

حتمی میسازد.

حاکم کیست؟

در اینکه حکومت را چه کسی باید تشکیل دهد و حاکم را چه افرادی باید تعیین کنند، اَنظار متفاوت است:
گروهی برآنند که این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند و حاکم و نحوه حکومت را مشخص کنند.
عده ای دیگر، اهل حلّ و عقد و عقلاء و علماء قوم را شایسته این تصمیم گیری می‌دانند.

برخی را نیز اعتقاد بر آنست که حکومت از آن کسی است که با قهر و غلبه، زمام امور جامعه را بدست بگیرد و **اَلْحُكْمُ لِقَنْ غَلَبَ**.
و جمعی هم با اعتقاد به خدا و حق قانونگذاری او، این امر را شایسته او دانسته و میگویند: هر که را او برگزید همان حاکم و مطاع است.
به هر حال این اصل که امیر و حاکم و تشکیل حکومت برای جامعه لازم است، مورد اتفاق همه است، حتی اگر احیاناً امیر و حاکم بد باشد از نبودنش بهتر است، زیرا حاکم از هرج و مرج مطلق، جلوگیری میکند و این همان معنائی است که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۳۹ از نهج البلاغه نقل شده است که:
وَأَنَّهٗ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ مردم ناچارند که حاکمی داشته باشند، چه خوب و نیکوکار و چه فاسق و فاجر.

در مجموع، اصل ضرورت تشکیل حکومت و تعیین حاکم، قابل انکار و یا تردید نیست، مسأله قابل بحث کیفیت تشکیل حکومت و تعیین حاکم و بالاخره پیاده کردن این اصل است، و با توجه به اینکه انسانها بر حسب فطرت اولیه، همه آزاد آفریده شده‌اند و هر کس مالک نفس خود و صاحب اختیار آن است، اگر از اعتقاد به خدا و اولویت او بر مردم صرفنظر شود، میتوان ادعا کرد که بهترین روش و نزدیکترین آن به عدالت، واگذاری اخذ تصمیم در این باره به خود مردم است، ولی از آنجایی که ما معتقد هستیم که خدا، ما و همهٔ عالم را آفریده و همه ما متعلق به او و در اختیار او هستیم و او است که خیر و شرما را بهتر از ما میداند و آنچه فرمان میدهد در جهت مصالح ماست از اینرو آنچه را او در این باره فرمان دهد لازم الاتباع میدانیم.

حکومت پیغمبر

با مراجعه به آیات قرآنی و روایات و احادیث و جریانات تاریخی، درمی یابیم که شخص نبی اکرم (ص) از سوی خداوند مأمور تشکیل حکومت به قیادت و رهبری خود او بوده است، قرآن مشتمل بر آیات جهاد^۱، اجراء حدود^۲، حکم بما انزل الله^۳، داوری به عدل در میان مردم^۴ و برقراری عدالت^۵، میباشد که پیاده کردن هر کدام، مقتضی ایجاد حکومت نیرومندی است و از طرفی در قرآن، مردم موظف به اطاعت از پیغمبر^۶، و تسلیم حکم او در مشاجرات^۷ و اعتقاد به اولویت آن حضرت^۸ بر مردم، شده اند، از این رو است که پیغمبر وقتی به مدینه مهاجرت نمود و عِدّه و عُدّه ای حاضر در آنجا دید، اقدام به تشکیل حکومت نموده و خود در رأس آن قرار گرفت، البته باید تذکر داد که با توجه به عصمت و وارستگی آن حضرت، نمیتوان کار او را حمل بر جاه طلبی نمود و حتی نمیتوانیم احتمال اینرا بدهیم که آن حضرت از روی میل نفسانی، خود را بر مردم تحمیل کرده و در شئون آنان دخالت نابجائی کرده است، بلکه باید معتقد باشیم که کار او به فرمان خدا بوده است، پس بنا بر نص قرآن، اینکه امامت و زعامت عهدی است خدائی و ریاستی است الهی، روشن می شود که اقدام پیغمبر به تشکیل حکومت و قرار گرفتن در رأس آن، به امر خدا بوده است.

حکومت بعد از پیغمبر (ص)

حدیث غدیر و حدیث منزلت و... تکلیف زمامداری پس از پیغمبر را نیز مشخص کرده و روشن می سازد که تشکیل حکومت و تعیین حاکم به فرمان خدا، تنها مختص به زمان پیغمبر نبوده و به شخص پیغمبر نیز ختم نمیشود. گرچه پیغمبری به آن حضرت ختم

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- جاهد الكفار والمنافقين.
- ۲- والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما.
- ۳- ومن لم يحكم بما انزل الله.
- ۴- واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل.
- ۵- وامرت لا عدل بينكم.
- ۶- واطيعوا الرسول.
- ۷- فلا وربك لا تجد قوما يؤمنون بالله ورسوله حتى يحكموك فيما شجر بينهم.
- ۸- النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم.

شده است، تاریخ نیز گواه است که وجود مقدس مولی الموالی علی (علیه السلام) برای تصدی مقام خلافت در حد مصلحت اسلام و جامعه مسلمین تلاش نمود، هر چند توفیقی حاصل نکرد، مگر در زمانیکه خود مردم به آن حضرت روی آورده و با پشتیبانی آنان حجت بر لزوم تصدی خلافت بر آنحضرت تمام شد و لذا فرمود:

أَوْلَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَقِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ خُطْبَةٌ ۲ نَهَجُ الْبَلَاغَةِ

اگر تصدی حکومت و خلافت از جانب خدا لازم نبود، حضور مردم چه حجتی بر آن حضرت بود، زیرا حضور و پیشنهاد، الزام آور نیست، و با واضح شدن امر نسبت به حضرت امیر (علیه السلام)، وضع سایر ائمه معصومین نیز به دلیل نصوص وارده از پیامبر و از هر امامی برای امام بعد واضح می شود.

حکومت در زمان غیبت

عمده و اساس بحث راجع به زمان غیبت و زمان عدم دسترسی به امام و حجت معصوم است و اینکه در آن زمان تکلیف از لحاظ تشکیل حکومت و تعیین حاکم چیست؟ آیا کسی موظف به تشکیل حکومت هست یا نه؟ وظیفه مردم چیست؟ آیا ریاست حکومتی که ضرورت تشکیل آن مسلم است به هر متغلب و زورمندی واگذار می شود؟ و یا اینکه مردم به حال خود گذاشته شده اند تا هر که را خواستند با هر شرایطی که میخواهد باشد انتخاب کنند؟ و یا اینکه مردم موظفند اشخاص صالحی را با معیارهایی که از نظر خودشان بر تشخیص صلاحیت حاکم دارند، انتخاب کنند و یا اینکه معیارهای احراز صلاحیت از جانب خدا تعیین می شود، و در صورت امکان، افراد واجد صلاحیت، موظف به اقدام و مردم موظف به پیروی و یاری آنها هستند؟ بدیهی است اگر فرض کنیم امر حکومت در زمان غیبت از نظر شرع مهمل گذاشته شده و مردم در این باره وظیفه ای ندارند، طبیعتاً عوامل غیرالهی، زورمندان ستمکار را به حاکمیت خواهد رسانید و معلوم است که با حاکمیت چنین افراد، مردم به چه روزگار سیاهنی می نشینند، و بر سر احکام الهی چه می آید و کمتر از این نخواهد بود، اگر خود مردم بر حسب تشخیص و معیارهای خویش، موظف به انتخاب افراد صالح برای حکومت باشند زیرا معیار صلاحیتها در انظار مختلف و معمولاً در اطراف عوامل مادی دور می زند، و در نتیجه افرادی زورمند، بدون داشتن شایستگی واقعی سرکار می آیند.

کسیکه با دستورات و فرامین اسلامی آشنا باشد، هرگز به خود اجازه چنین تصویری

نمیدهد که اسلام اجازه دهد حکومت به چنین سرنوشتی دچار شود، زیرا محصول یک چنین حکومتی، حاکمیت زورمندان بی‌خبر از خدا و یا معاندین با خدا است که در چنین وضعیتی، جایی برای عرض اندام احکام الهی باقی نمی‌ماند و در مثل چنین شرائطی بود که حسین بن علی (علیه السلام) فرمود:

إِذَا بُيِّتِ الْأُمَّةُ بِرَأْعٍ مِثْلِ يَزِيدَ فَقَلَى الْإِسْلَامُ. 'بهار الانوار ج ۲۲/۲۲۶

کما اینکه در دوران حکومت رضاخان و پسرش شاهد بودیم که در ایران چگونه با اسلام و دینداری مبارزه شد، در زمان پدیر، فاتحه دین خوانده شد و حتی درب مساجد را به روی مردم بسته و وعظ و ارشاد و بیان احکام، ممنوع گردید و پوشیدن لباس روحانیت جرم محسوب شده و تحت پیگرد قانونی قرار میگرفت و در دوران حکومت پسر با اشاعه فرهنگ غربی، مغزهای مردم را با جبر و یا ایجاد شرایط مختلف از عقاید و فرهنگ اسلامی شستو میدادند، کما اینکه دیدیم و شنیدیم در ترکیه چه بر سر اسلام آوردند، تا جایی که تاریخ اسلامی را منسوخ و به جای آن تاریخ میلادی را رائج و تعطیلی یکشنبه را جایگزین تعطیلی جمعه کردند و در سایر بلاد اسلامی می‌بینیم که مسلمین از دست حکومت‌های جبار چه میکنند، و از قرآن جز رسمی و از اسلام جز اسمی باقی نمانده، چنین شرائطی، قیام علیه حکومت‌های جائر را ضروری و جایگزین کردن حکومت اسلامی را واجب میسازد، التزام به مهمل گذاردن امر حکومت در زمان غیبت و بی‌تفاوتی اسلام نسبت به آن، التزام به بی‌تفاوتی نسبت به هدم اسلام و احکام آنست. از این رو است که با قاطعیت میتوان گفت: تشکیل حکومت یک فریضه، بلکه از اهم فرائض اسلامی است.

اصولاً اجراء و پیاده کردن بسیاری از احکام اسلامی، وظیفه حاکم اسلامی است، اجراء حدود شرعی، فصل خصومات، خارج ساختن مردم از بن بستهای زندگی، رسیدگی به وضع قاصرین و مهجورها، عقد قراردادهای و معاهدات با دولی دیگر در موارد لازم، رسیدگی به وضع بازارها، نظارت بر بسیاری از امور اجتماعی، مراقبت در بر پائی و اقامه شعائر دینی و دهها موارد دیگر که ذکر آن در کتب فقهی رفته است، جز با قدرت حکومت میسر نیست و اگر این حکومت واگذار بفرح حاکم الهی بشود، بسیاری از این امور تعطیل و بسیاری در مسیر غلط قرار میگیرد و قطعاً خدا راضی به چنین امری نخواهد بود، اینجا است که معنی کلام امام امت که میفرماید:

.....
 ۹- اگر امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار شود، باید از اسلام دست شست.

حکومت از اهم احکام اسلامی است، روشن میشود، و این درست همان مطلبی است که امام باقر (علیه السلام)، در ضمن روایت مذکور فرمود:

وَلَمْ يُنَادَ أَخَدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ

با آنچه گذشت مطلب کاملاً روشن است و احتیاج به دلیل دیگری نیست، تا در سند و یا دلالت آن خدشه شود، گرچه مطابقت مفاد بعض ادله با حکم عقل، شاهدی قوی بر قطعیت صدور آنست، در عین حال قسمتی از روایت **علل الشرایع** از فضل بن شاذان از حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را که به سندهای متعدد نقل شده می آوریم.

ترجمه روایت **علل الشرایع**

حضرت فرمود: « اگر گفته شود چرا خدا برای مردم اولوالامر قرار داده و آنها را امر به اطاعت از او نموده است؟ گفته میشود برای علت های زیادی از جمله:

۱- از آنجایی که برای مردم حدودی قرار داده شده که نباید از آن تجاوز کنند، چون تجاوز از حدود، موجب فساد مردم میشود و گردن گذاشتن بر حدود و عدم تجاوز از آن، انجام نمی پذیرد، مگر با نصب رئیسی امین که مانع تعدی از آن و دخول در منهیات شود، اگر چنین نشود، کسانی جای آنان را می گیرند که حاضر به ترک لذات و گذشت از منافع خود نیستند، هر چند به بیچارگی دیگران بیانجامد، از این رو است که ولی و قیمی بر آنها قرار داده شده تا مانع از تبه کاری گردد و در میان مردم حدود الهی را اجراء و احکام را بر پا دارد.

۲- در طول تاریخ، هیچ قوم و ملتی را بدون سرپرستی که امور مهمه آنان را در رابطه با دین و دنیایشان اداره کند، سراغ نداریم، پس این از حکمت الهی به دور است و بر او روا نیست مردم را بدون سرپرست و رهبری که ناچار از داشتن آن هستند و قوام زندگیشان بستگی به او دارد، به حال خودرها سازد، منظور از چنین رهبری، همان امام است که امت اسلامی به دستور او با دشمنان می جنگد و زیر نظر او غنائم قسمت می شود و او برای مردم اقامه جمعه و جماعت می نماید.

۳- اگر خداوند برای مردم امامی که متصدی امر حکومت و امین بروحی الهی و حافظ حدود خدا و نگهبان آن باشد، قرار نمی داد، بی تردید آئین خدا دچار فرسودگی می گردید و دین برباد می رفت، سنت و احکام خدا دستخوش تغییر و تحریف

.....

۱۰- بحار الانوار ج ۶ ص ۶۰

می شد و بدعت گذاران سر برمی آوردند، بی دینان از دین خدا خرده گرفته و در میان مسلمانان، ایجاد شبهه و تردید می کردند.

اینها همه برای این است که رشد فکری و اجتماعی مردم کم و دارای سلیقه های گوناگون و جهت گیری های مختلف هستند».

از این روایت نیز معلوم می شود که اسلام نسبت به تشکیل حکومت اسلامی به زعامت فردی شایسته و امین و حافظ حدود اسلامی و مانع اشاعه فساد و رواج بدعتها، اهتمام دارد، چگونه چنین نباشد و حال آنکه امام صادق (علیه السلام) میفرماید:

مَا قَدَسَتْ أُمَّةٌ لَمْ يُوَخِّدْ لِضَعْفِهَا مِنْ قَوِيهَا بِحَقِّهِ غَيْرُ مُتَعْتِعٍ. وسائل ج ۱۱/۲۹۵

قومی که حق ضعیفشان بدون پروا از قویشان گرفته نشود از کمترین ارزش و قداستی برخوردار نیست.

گاهی ممکن است توهم شود که غیبت حضرت ولی امر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همراه با محرومیت مردم از بسیاری از برکات است و ممکن است محرومیت از حکومت اسلامی نیز از آن جمله باشد و زمانی که مشیت الهی بر ظهور حضرت قرار گیرد، حکومت اسلامی بر پا و احکام اسلامی اجرا خواهد شد چنان که در زمان رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز بر پا شد.^{۱۱}

ولی چگونه می توان باور داشت که محصول رسالت و قوانین و دستورات نجات بخش پیامبر عظیم الشانی همچون پیامبر اسلام، تنها در محدوده زمانی کوتاه، آنهم منحصرأ در جامعه اسلامی عصر رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و دوران ظهور و دولت حق حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء، بموقع اجرا در آید و در خارج از این زمان کوتاه، در عصر غیبت، فقهاء تنها نصب قیم بر صفار و مجانبین نموده و اگر دولتهای وقت، مانعی در سر راهشان ایجاد نکرده باشند، تصدی امر قضا را نیز بعهده بگیرند.

پیامبر عظیم الشانی که موضوع بشارت انبیاء و مرسلین گذشته بوده و همه، سفارش به پیروی از او نموده اند و عصاره خلقت شناخته شده و خطاب: **لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ** از جانب آفریدگار زمین و آسمانها برایش ارزانی شده و آمدن انبیاء مقدمه آمدن حضرتش بوده و در شب تولدش بتها فرو ریخته و آتشکده فارس بخاموشی گرائیده و طاق کسری درهم شکسته و همه مظاهر شرک آسیب دیده اند و همه اینها حاکی از عظمت رسالت او و اعلان

.....

۱۱ - کتاب مکاسب مرحوم شیخ انصاری، مکاسب محرمة، بحث ولایت فقیه.

شریعت غراء، مترقی ترین و کاملترین پیامهای آسمانی، بدست او است، گرچه تحمل چنین رسالتی مستلزم دارا بودن کمالات نفسانی خاصی است که آنحضرت کلیه آنها را واجد بوده است و بطور یقین می توان گفت که القاء این توهمات از طرف دشمنان اسلام بوده است، بنابراین واضح است که اسلام در غیبت ولی امر (عج) نیز حکومت دارد و در هر زمانی باید این حکومت برقرار شود.

حاکم حکومت اسلامی در زمان غیبت

طبیعتاً باید اقامه چنین حکومتی و تصدی آن بوسیله کسی باشد که دارای خصوصیات و شرائطی شبیه و نزدیک بخصوصیات و شرایط معصومین باشد، البته خصلتها و شرائطی که ملاک صلاحیت تصدی حکومت است، یعنی صلاحیت معصومین برای تصدی حکومت نه از آن جهت بود که علم طب و فیزیک و شیمی و غیره را نیز میدانستند، زیرا مسلم است که حاکم اسلامی لازم نیست تخصصهای مختلف و غیر مربوط بمنصب حکومت را دارا باشد. لذا کسانی که از ناحیه پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) بحکومت منطقه ای نصب میشدند، معمولاً این تخصصها و اطلاعات را نداشتند. بلکه آنچه لازم است، دانائی در حد بالائی به احکام شریعت، داشتن تقوا و یک سری ملکات فاضله دیگر، و شباهت به معصومین در این قبیل امور میباشد، هر چند که علم معصومین لدئی و قضائل روحی ایشان در چنان حد اعلائی بود که کس را یارای شباهت به آنها نیست، و لا یُقاسُ بِأَیِّ مَخْمَدٍ أَحَدٌ، ولی کسانی هستند که از علم آنها بهره مند بوده و سعی در متابعت و پیروی از آنان دارند و آنان علماء ربانی و فقهاء معظم هستند. روایات و احادیث مؤید این نظریه است که حکومت اسلامی باید بدست چنین افرادی اقامه شود و اینگونه افراد جهت تصدی امر حکومت از سوی پیغمبر (ص) و امامان معرفی و نصب شده اند و ما بعنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا میکنیم:

۱- شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از امیرالمؤمنین نقل کرده که آنحضرت از پیامبر عظیم الشان اسلام نقل میفرماید که رسول گرامی فرمود:

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي فَيَلْ يَأْرُسُونَ اللَّهَ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الدِّينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْوُونَ

حدیثی وستی. بحار الانوار ج ۲/ ۱۶۵

پیغمبر فرمود: خدایا بر خلفاء و جانشینان من رحمت فرست، سؤال شد خلفاء شما کیانند؟

فرمود: آنانکه بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت میکنند.

بدین ترتیب می بینیم که آنحضرت با جمله «یا تون بعدی و یروون حدیثی و سنتی» علامت این خلفاء را مشخص فرموده و معنی خلافت هم امریست آشکار و احتمال خلافت در روایت، نه حکومت، با توجه به اینکه پیامبر راوی حدیث نبوده، قابل قبول نیست.

□ ۲- روایت علی ابن ابی حمزه در کافی مشتمل است بر جمله:

لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُضُونَ الْإِسْلَامَ كَحِضَنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا أُصُولٌ كَافِيَةٌ ج ۲۸/۱

فقهاء مؤمن، قلعه محکم و حافظ اسلام هستند مثل دیوارهای مدینه که شهر را از تجاوز حفظ می کنند.

معلوم است که فقیه، زمانی قلعه محکم و حافظ اسلام است که با در دست داشتن حکومت بتواند از تهاجم به دین و مسلمین و حدود و احکام اسلامی جلوگیری کند و الا در صورت منزوی بودن و وا گذاشتن قدرت در دست دشمنان دین - در حدی که حتی جرأت بیان حکمی را نیز نداشته باشد - عنوان حفاظت وی از شریعت و حصن بودن او چه معنایی خواهد داشت؟

□ ۳- روایت مفصلی است که در کتاب تحف العقول از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده و این جمله در ضمن آن آمده است:

ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَائِهِ وَخَرَامِهِ

و این بدان جهت است که بجریان انداختن کارها و پیاده کردن احکام الهی در دست عالمان به خدا و نگهبانان و حافظان حلال و حرام خدا است.

این خبر از تشریح مقام و منصبی که برای پیاده کردن و حفظ احکام لازم است، حکایت دارد.

□ ۴- مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام) که پس از اعطاء مسئولیت رسیدگی به مرافعات و قضاوت، بفقهاء، جمله فاتی جمله حاکما را فرموده و اگر کسی بگوید که حاکم بمعنی قاضی است، جواب می دهیم که قضاوت هم یکی از منصب های امام عالم عادل می باشد (بحار ج ۲۲۱/۲).

امام صادق (علیه السلام) در روایتی میفرماید: اَتَقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ

لِإِمَامِ الْعَادِلِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ، الْعَادِلُ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ - وسائل ج ۲۷/۱۸

از حکومت بهره یزید که حکومت تنها برای امام عالم بقضاوت و عادل در بین مسلمین، مانند

نبی یا جانشین او است.

و اساساً قراردادن منصب قضاء برای کسیکه قدرت پیاده کردن حکم را ندارد و حکمش پشتوانه اجرائی نداشته باشد، کاریست بیهوده و یا لااقل کم اثر، اگر اختیار حکومت در دست فقیه نباشد، اجازه قضاوت باو داده نمیشود.

روایات دیگری نیز هست که برای اثبات ولایت فقیه به آن تمسک شده ولی برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری میشود.

آیا احکام اولیه با پیش آمدن ضرورتها نسخ می‌شود؟

از مجموع آنچه گفته شد، چنین بدست می‌آید که امر حکومت در زمان غیبت بدست ولی فقیه است و اوست که باید امور مسلمین را تمشیت دهد و حافظ احکام خدا و حقوق مردم باشد و به تعبیر دیگر، ولی فقیه باید قیام بمصالح عامه نموده و در عین حال پاسدار احکام شریعت باشد، یعنی قیام بمصالح عامه مطلق نیست، بلکه باید حتی الامکان اداره امور امت در چهارچوب دستورات و احکام اولیه شرعی باشد. ولی اگر شرایطی پیش آید که رعایت دستور و حکم شرعی در موردی منافی مصلحت عمومی باشد، و موجب اختلال امر گردد، باید از رعایت و بکار بستن آن دستور و حکم اولیه خودداری شود، چون وجوب حفظ جامعه بر حاکم، نظیر وجوب حفظ نفس بر اشخاص است که در رتبه اول، حفظ باید از طریق بکار بستن حلالها انجام شود و اگر حلال میسر نشد، حفظ نفس با بکار بستن محرمات ضروری است و در چنین مواردی باید از رعایت حکم حرام، صرف نظر شود. و این بدان معنی نیست که احکام مزبور کارائی خود را از دست داده و منسوخ شده باشد، بلکه شرایط خاص ایجاب نموده که بعلت تزام رعایت این دستور، با دستور رعایت مصلحت عمومی، و پرهیز از اختلال نظام که مهمتر از انجام آن دستور است، موقتاً از اجراء مهم صرفنظر شود، بنابراین دستور شرعی مزبور بقوت خود باقی است، و چنانچه ضرورتها یعنی شرایط خاص مزبور و تزام از بین برود، باز بکار گرفته خواهد شد.

از آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که با صرف نظر کردن از حکمی و عمل نکردن بآن بجهت رعایت مصلحت اهم، احکام عوض نمیشود، نه حلالی حرام میشود و نه حرامی حلال، زیرا حلال محمد(ص) حلال است تا روز قیامت و حرام محمد(ص) نیز حرام است تا روز قیامت، و کار ولی فقیه در این مواقع فقط تقدیم مصلحت اهم بر مهم است، نه جابجا کردن احکام که پیغمبر هم نمیتواند این چنین کاری انجام دهد، بلکه

همانطور که گفته شد تشکیل حکومت اسلامی بمنظور رعایت مصالح اجتماع با حفظ احکام و حدود الهی است و امام امت هم در کتاب بیع در بحث ولایت فقیه میفرماید: «احکام الهیه چه احکام مربوط به امور مالی، چه احکام سیاسی و چه احکام مربوط به حقوق، منسوخ نشده بلکه باقی است تا روز قیامت».

و باقی بودن احکام تا روز قیامت، ضرورت تشکیل حکومتی را که سیادت این احکام را تأمین و متکفل اجراء آن باشد، ثابت مینماید، بلی پیغمبر و امام در بعضی از موارد، اختیار جعل حکم دارند، یعنی سلطنت و منصب جعل حکم را در مواردی که حکم مخصوصی از ناحیه خداوند مقرر نشده است دارند و این حکم نافذ بر اولین و آخرین است، ولی چنین منصبی برای ولی فقیه باین نحو که حکم او هم نافذ بر اولین و آخرین باشد، نیست.

گاهی چنین توهم و گفته میشود: از آنجائیکه ملاکات احکام برای ما مجهول است پس تشخیص اهم و مهم نیز مجهول خواهد بود و بواسطه عدم تشخیص اهم و مهم، بسیاری از مصالح معطل خواهد ماند و چون مصالح اجتماع و عموم مردم باید مورد اهتمام قرار گیرد، نتیجه این خواهد بود که ولی فقیه نسبت به آنچه که مصلحت دید آزاد است. ولکن این ادعائی است بدون دلیل، زیرا باید دانست که راه تشخیص اهم و مهم منحصر به دانستن ملاکات احکام نیست، بلکه اگر التفات و توجهی باشد، راههای زیادی برای این تشخیص وجود دارد:

اولاً: مهم بودن بعضی از احکام بر بعضی دیگر، واضح است، مانند مهم بودن حرمت قتل نفس بر حرمت غیبت، و اهمیت حرمت هدم قبور ائمه اطهار بر حرمت تخریب قبور مؤمنین و مهم بودن هدم کعبه بر سایر مساجد. ثانیاً: دستور مراعات احتیاط در دماء و فروج و اعراض، مجتنب اهم بودن احکام آنها از غیر آنها است.

ثالثاً: مشاهده میکنیم که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم شده است و در میان کبائر نیز از نظر اهمیت درجاتی وجود دارد.

رابعاً: برای مخالفت بعضی از احکام، حد کشتن و برای بعضی دیگر حد جلد و حد قطع، و صلب و تبعید، و برای بعضی دیگر تعزیر و تأدیب قرار داده شده است و حقوق الناس نیز بر حقوق الله در بسیاری از جاها مقدم شده و ترک بعضی واجبات کفر دانسته شده است، بدین ترتیب می بینیم که راه تشخیص اهم از مهم هرگز بسته نیست.

بنابر آنچه گذشت تصمیمات فوق العاده ولی فقیه در شرایط خاص، از باب رعایت اهم و مهم و ترجیح اهم است که کاری است مطابق عقل و شرع، ولی باید باین نکته نیز توجه شود که شرایط غیرعادی که اتخاذ تصمیمات فوق العاده را ایجاب مینماید، شرایط و اوضاعی است که با عوامل غیراختیاری بوجود آمده باشد، و الا کسی حق ندارد به اختیار خود وضعی بوجود آورد که ناچار از اتخاذ تصمیمات فوق العاده باشد و الا عندالله مقصر خواهد بود، بلکه لازم است مسئولین امر سعی کنند جریان امور در وضع عادی بوده و در صورت پیش آمدن ضرورتها بحال عادی برگردد، تا زمینه اجراء همه احکام فراهم آید.

تا اینجا باین نتیجه رسیدیم که برحسب استفاد از ادله عقلیه و نقلیه، فقیه عادل در زمان غیبت باید حکومت اسلامی تشکیل دهد، و بر مردم است که از او اطاعت نمایند، و فرقی نیست بین اینکه قائل شویم که عموم ولایت فقیه از ادله استفاده می شود، همچنانکه صاحب جواهر فرموده و نیز می توان این نظر را از فتوای جمعی از فقهاء که اجراء حدود را در زمان غیبت برای فقیه جایز دانسته اند، استظهار کرد، و بین اینکه قائل شویم ادله در اثبات ولایت عامه، قاصر است و تنها ولایت فقیه در امور است که مشروعیت آنها ثابت می باشد. بطوری که اگر فقیه هم نباشد، اعمال چنین ولایتی بر عدول مؤمنین بطور واجب کفائی لازم است و به اصطلاح از امور حسیه ای است که شارع راضی به مهمل گذاشتن آن نیست، زیرا از آنچه گذشت معلوم شد که حکومت اسلامی که حافظ حدود و حقوق است از اهم واجباتی است که شارع اسلام راضی به ترک آن نیست، زیرا ترک آن موجب هدم شریعت می باشد.

دو سؤال و پاسخ آنها

اول اینکه حکم حکومتی چه نوع حکمی است؟

باید دانست که حکم کردن و فرمان و دستور دادن در موارد لازم، یکی از کارهای واجب بر حکومت از ناحیه خداوند است، یعنی هر جا که رعایت مصلحت مردم، ایجاب میکند که باید حکمی از حاکم صادر شود، وظیفه الهی حاکم، حکم کردن است و فرقی نیست در این جهت بین اینکه مصلحت ایجاب نماید حکم مطابق احکام اولیه باشد مانند حکم دفاع و یا نباشد چون حکم حاکم الهی، حکم تنزیلی الهی یعنی مثل حکم الله است و لذا در مقبوله «عمرین حنظله» قبول نکردن حکم حاکم را، رد حکم خدا دانسته است، پس حکم حاکم، همان حکم خدا با واسطه است و اولی و ثانوی ندارد و وظیفه حاکم —

بعنوان اینکه حاکم است - می باشد، خلاصه ولی فقیه حاکم مشرع نیست تا حکم اولی و ثانوی داشته باشد.

دوم آیا آنچه اخیراً از حضرت امام مدظله العالی در جواب نامه ریاست محترم جمهوری صادر شد مطلب تازه ای بوده است؟

جواب این است که این مطلب نه از امام تازگی دارد و نه امام این مطلب را بعنوان مطلب تازه ای فرموده اند، کسانی که اطلاع از مباحث امام در ولایت فقیه دارند، میدانند که از اول، فتوای امام همین بوده است، و امام هم اول کسی نیستند که چنین فتوایی داده باشند، دیگران نیز قبل از امام قائل به این قول بوده اند، البته برای تفهیم مطلب در سطح عموم مردم، احتیاج به توضیح و تبیین بیشتری است و همانطور که خود حضرت امام نیز فرمودند، این مطلب باید توسط نویسندگان و گویندگانی که اهل فن هستند، توضیح داده شود، زیرا چه بسا مطلبی که برای متخصصین فن، روشن و مبرهن ولی برای دیگران، سؤال انگیز و مورد بحث باشد. لکن کسانی که غوغای فتوای جدید امام را راه می اندازند اگر جاهل نباشند طبعاً نظر سیاسی خاصی دارند و میخواهند خود را به بهانه تنگنای فقه از قید و بندهای احکام الهی و فقهی خلاص کنند و تأیید چنین افرادی خود تضعیف مطلب است زیرا حضرت امام مدظله، العیاذ بالله بدعتی نیآورده اند که محتاج به جنجال، و تأیید این و آن باشد و فقه، تنگنایی ندارد و اگر تنگنایی باشد ناشی از این است که بعضی ها عارف به فقه و فقاهاست نیستند.



بقیه از صفحه ۸
و درشت یک کشور پهناوری که بیش از
پنجده میلیون جمعیت دارد تصمیم
بگیرد؟!
درست است که نمایندگان مجلس
باید شرایط قانونی مذکور در قانون
انتخابات را داشته باشند، اقا به نظر ما
علاوه بر همه آن شرایط، برای تقوی و
تعهد، برای علم و تخصص و برای تجربه
و عمل هم باید امتیازاتی قائل شد.
امیدواریم نمایندگان مجلس شورای
اسلامی در دوره سوم مجلس، قوی و
نیرومند و فعال و پرکار و متعهد و متخصص
بوده و چون دو دوره گذشته، خدمات
ارزنده و شایانی را برای انقلاب اسلامی
و کشور داشته باشند.